

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی واژه «بَعَثَ» در آیه شریفه «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»

یکی از نکاتی که در این آیه شریفه وجود دارد و مورد توجه بزرگان قرار گرفته این است که در این آیه، تعبیر به بعث شده «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ».

موارد سه گانه استعمال کلمه «بَعَثَ» در قرآن کریم از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

ایشان می فرمایند: کلمه «بَعَثَ» در قرآن کریم در سه مورد استعمال شده:

1. در رسیدن به یک مقام معنوی مثل نبوت «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»
2. در برانگیخته شدن بعد از مرگ و روز قیامت، آنجا که خدا می فرماید «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ»
3. درباره اصحاب کهف این چنین آمده: «وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ» که در این آیه شریفه، بیدار شدن از خواب را تعبیر به «بَعَثَ» کرده.

از اینکه قرآن کریم، برانگیخته شدن برای مرگ و قیامت و بیدار شدن از خواب، از کلمه «بَعَثَ» تعبیر به میان آورده پس می توان «النوم اخ الموت» را استفاده کرد، و بعد هم در ادامه فرمودند همانطوری که انسان بعد از اینکه از خواب بیدار می شود تمام قوای ادراکی اش به همان حالت اولیه برمی گردد در روز قیامت نیز وقتی انسان مبعوث می شود تمام قوای او به همان حالت اولیه برمی گردد.

آیا این برداشت صاحب تفسیر تسنیم صحیح است یا خیر؟ اگر در قرآن فقط کلمه «بَعَثَ» در همین دو مورد استعمال می شد، مجالی برای این استفاده بود اما وقتی خود ایشان اذعان دارند که کلمه «بَعَثَ» برای منسوب شدن پیامبر به مقام نبوت هم آمده «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»، پس در این هنگام چطور به صورت استنباط یا استحسان گفته شود «الموت اخ الموت».

پس اگر در قرآن و روایات بیش از این دو مورد، کلمه «بَعَثَ» بیان نشده بود، مجالی برای این استفاده بود اما وقتی که مورد سوم نیز وجود دارد دیگر مجالی برای به دست آوردن مضمون این روایت «الموت اخ الموت» وجود ندارد.

کلمه «بَعَثَ» یک مفهوم کلی است که به اعتبار مواردش مختلف است، «بعثه من الموت»، «بعثه من النوم» و «بعثه فیه» به اعتبار متعلقها و مصادیقش مختلف می‌شود نه اینکه گفته شود معنایش مختلف می‌شود.

البته ایشان نیز ادعا نکردند که معانی مختلف دارد، بلکه یک استنباطی کردند که این کار خودش، کار خوبی است که انسان بتواند مضامین این روایات را از درون این آیات قرآن بدست آورد، بعضی از موارد خود ائمه (علیهم السلام) می‌فرمایند این حرفی که ما زدیم در فلان آیه آمده اما بعضی از جاها نفرمودند، ولی می‌شود از درون این آیات این مضامین روایات را استفاده کرد.

ولی در اینجا چنین استفاده ای نمی‌توان کرد زیرا کلمه‌ی «بَعَثَ» یعنی برانگیخته شدن، او را برانگیخت، به اعتبار متعلقش، مصادیقش مختلف است. معانی مختلف ندارد بلکه مصادیق مختلف است، پس این ها قرینه نمی‌شود که روایت «النوم اخ الموت» را از کلمه‌ی «بَعَثَ» استفاده کرد.

فاعل «قَالَ كَمْ لَبِثْتُ»

نکته دیگر که صاحب کتاب تسنیم می‌فرماید این است که «قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» سؤال کننده چه کسی بوده و این ندا از ناحیه چه کسی آمده؟ ایشان در فاعل «قَالَ كَمْ لَبِثْتُ» سه احتمال می‌هند:

الف). ملکی از ملائکه این ندا را داد، اصلاً خدا با او صحبت نکرد.

ب). فاعل «قَالَ» خداوند تبارک و تعالی است.

ج). این کلمه «قَالَ» لفظی نیست، حدیث نفس است نظیر آنچه که در داستان حضرت یوسف آمده «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» یوسف به برادرانش گفت «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا» در حالی که یوسف حرفی نزده مطلب نفسانی و حدیث نفس یوسف بوده و خداوند این حدیث نفس یوسف را حکایت می‌کند. خود عزیر از خودش سؤال کرد که «كَمْ لَبِثْتُ»؟ «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ».

این احتمال سوم بسیار روشن است که در اینجا اصلاً قابل اعتنا نیست زیرا حدیث نفس در جایی است که کسی در دل خودش مطلبی را می‌گوید و برای خودش هم می‌گوید و در آن یک طرف وجود دارد، مثل قضیه‌ی حضرت یوسف، ولی در اینجا دو طرف وجود دارد، زیرا طرف مقابل سؤال می‌کند و این جواب می‌دهد: «قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» او دوباره جواب می‌دهد «بَلْ لَبِثْتُ مِائَةً عَامٍ» وقتی دو طرف وجود دارد دیگر مجالی برای حدیث نفس وجود ندارد و نمی‌توان گفت این عزیر اول به خودش گفت من یک روز یا کمتر از یک روز، بعد بگوید نه! تو صد سال ماندی، این بسیار بعید است، بنابراین احتمال حدیث نفس در اینجا منتفی است.

پس باقی می‌ماند به اینکه یا گفته شود: «ملک» اینجا خطاب کرده «قَالَ»، یعنی «قَالَ مَلِكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» یا اینکه «قَالَ» یعنی «قال الله»، ظاهر آیه این است که ضمیر به «الله» برمی‌گردد چون قبلش می‌فرماید: «فَأَمَّا تِلْكَ الْمِائَةُ عَامٌ ثُمَّ بَعَثَهُ» یعنی «بعث الله»، «كَمْ لَبِثْتُ» واضح است که ضمیر به خداوند تبارک و تعالی برمی‌گردد، هر چند فی حدّ نفسه در مورد «قَالَ» سه احتمال وجود دارد اما میان این سه احتمال، برگرداندن ضمیر به خداوند، اظهر احتمالات است.

مراد از عظام در آیه شریفه «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ»

در مباحث گذشته به این مطلب اشاره شد در این آیه ما سه تا انظر داریم یعنی خدای تبارک و تعالی سه تا مورد اعجاز را می‌خواهد بگوید، یکی طعام و شراب، یکی هم حمار که از بین رفته و استخوانهایش افتاده، یکی هم عظام که کیف ننشزها، حالا بحث این است که این کدام عظام است و در مجموع سه احتمال در عظام وجود دارد:

احتمال اول: مراد عظام خود عزیر است «وَ أَنْظِرْ» به این عظام خودت؛ یعنی بر حسب آن روایتی که اهل سنت نقل کردند گفته شود: خدا اول چشم عزیر را به او برگرداند و بعد بقیه‌ی بدنش را و دید که چطور عظامش گوشت پیدا می‌کند و مثل حالت اولیه می‌شود.

وجه بعید شمردن عظام عزیر از دیدگاه صاحب تفسیر تسنیم

ایشان مبعدی که برای این احتمال می‌آورد این است که می‌فرمایند: کسی که خودش می‌گوید من یک روز یا نیمه روز بیشتر در حالت موت نمانده‌ام، اگر اجزاء بدنش کاملاً متلاشی شده باشد نمی‌گوید که یک روز یا نصفه روز من ماندم، فرض این است که اجزاء بدنش کاملاً متلاشی شده.

نقد کلام صاحب تفسیر تسنیم و بیان مُبَعَدِ دیگر برای عظام عزیر

پاسخ این است که این جمله «قَالَ لَيَبُتُّ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» قبل از این است که به این جاها توجه کند زیرا تا «بَعَثَهُ» سؤال شد که چقدر در حالت مردن بودی؟ گفت یک روز یا نصفه روز، بعد توجه به سایر اجزاء پیدا می‌کند.

لذا این فرمایش نمی‌تواند مبعد این احتمال باشد. اولاً: تنها چیزی که خیلی قوی می‌تواند مبعد این احتمال باشد جمله «ثُمَّ بَعَثَهُ» است، نفرموده «بعث جزءاً منه» آیه می‌فرماید «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»؛ یعنی مجموعش را دوباره خدا به وجود آورد و اینکه گفته شود معنایش این است که اول چشم و صورتش را خدا درست کرد و بعد گفت حالا نگاه کن ببین از گردن به پائین چطور درست می‌کنیم، این احتمال با ظاهر لفظ «بَعَثَهُ» سازگاری ندارد. ثانیاً: اصلاً وقتی خودش را زنده کرد، نسبت به میراندن و زنده شدن خودش علم شهودی پیدا کرد، دیگر نیازی نبود که استخوان خودش را ببیند که چطور زنده می‌شود. پس احتمال اینکه مراد از این عظام، عظام خود عزیر باشد بسیار بعید است.

احتمال دوم: مراد از عظام، عظام اهل قریه باشد، چون عزیر وقتی به آن قریه رسید دید «وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» و استخوان‌های مردم این قریه همین‌طور روی زمین ریخته، اینها را که نگاه کرد گفت: «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» نتیجه این است که عزیر هم زنده شدن خودش را و هم زنده شدن دیگران را دید.

احتمال سوم: این است که گفته شود مراد از عظام، عظام حمار است، یعنی عزیر که از بین رفته بود، حمارش را هم خداوند میرانده بود و استخوانهایش آنجا بود لذا خدا فرمود: حالا به عظام حمارت نگاه کن «كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»

نتیجه: در میان این دو احتمال، اقوی این است که گفته شود مراد از عظام، «عظام حمار» است هرچند برای احتمال «عظام قریه» نیز فی نفسه مجال وجود دارد زیرا بعد از اینکه علم شهودی به زنده شدن خودش پیدا کرد می‌فرماید: «وَ أَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا» عظام اهل قریه، اینجا مشاهده می‌کند خدا اینها را چگونه زنده می‌کند و لحم به آنها می‌ریزد و اینها دوباره انسان می‌شوند، لذا این احتمال که مراد عظام اهل قریه باشد خیلی بعید هم نیست و مثل احتمال اول نیست که رد شود.

اما از آنجا که عزیر با همین حماری که داشت دوباره به شهر خودش برگشت لذا مؤید می‌شود که این عظام عظام همان حمار بوده و آن حمار دو مرتبه به حالت اولیه برگشت. اصلاً قرائن داخلیه بیشتر این را تأیید می‌کند که بالأخره با همین حمار خودش به شهر برگشت، پس باید حمار خودش را در جلوی خودش زنده کرده باشد.

نکته دیگر اینکه بعد از اینک خود عزیر را خدا بعد از «صد سال» زنده کرد، چه نیازی برای او دارد که بقیه را هم زنده کند مثل اینکه بگوئیم خداوند تبارک و تعالی یک نفر را برای عزیر زنده کند بگوید حالا دومی را هم زنده کن، چه اثری دارد؟! لذا اینها همه مبعود این می‌شود و نتیجه همان عظام حمار می‌شود.

راه تشخیص صد سال برای عزیر

از عبارات صاحب تفسیر تسنیم استفاده می‌شود که عزیر، با علم شهودی، صد سال را فهمید. این نظر جای تأمل دارد، زیرا چگونه از علم شهودی «مِائَةُ عَامٍ» را فهمیده؟ علم شهودی یعنی شهود کرده که مُرد و زنده شد، چطور می‌شود یک کسی که علم شهودی به «مِائَةُ عَامٍ» داشته باشد با این وجود در جواب بگوید «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ»؛ بلکه خداوند برای اینکه صد سال را برای عزیر اثبات کند فرمود: «فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» یعنی از یک طرف نگاه به طعام کن که تغییر نکرده و از یک طرف هم نگاه به حمارت کن، این حماری که استخوان هایش روی زمین افتاده باید دهها سال گذشته باشد با یکی دو روز نمی‌شود حمار تمامش متلاشی شود و فقط عظامش باقی بماند. پس با ترکیب این دو دلیل، خداوند صد سال را برای عزیر ثابت کرد نه اینکه از راه علم شهودی صد سال را فهمید.

بعد از اینکه قضیه‌ی عزیر با ما يتعلق بالعزیر که همین حمار و طعامش باشد تمام شد، خدا می‌فرماید من تو را یک آیه و نشانه‌ای برای جمیع مردم قرار می‌دهم که صد سال تو را میراندیم و دوباره زنده‌ات کردیم و این علامت این است که در قیامت هم بتوانیم همه‌ی مرده‌ها را زنده کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ